

موانع گذار به دموکراسی در مصر قبل و بعد از سال ۲۰۱۱ (با تاکید بر نقش ارتش)

سید خلیل سجادی اسدآبادی^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۲
 دکتر رضا پریزاد^۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۵
 دکتر داود کیانی^۳

چکیده

یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی، وقوع قیام‌های مردمی در کشورهای عربی است. در این بین، مصر به عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای جهان اسلام مطرح است که از تحولات عربی تاثیر پذیرفته است. با شکل‌گیری انقلاب سال ۲۰۱۱، ملت این کشور امید زیادی داشت که اقتدارگرایی پیشین به سوی دموکراسی گذر کند. با این حال، وجود علل و عوامل مختلف از جمله نقش ارتش در ساختار سیاسی این کشور باعث شد تا مسیر دموکراسی در این کشور نیمه تمام بماند. ارتش مصر دو بار مسیر تاریخ سیاسی این کشور را تغییر داده است؛ بار نخست، دخالت ارتش به انقلاب سال ۱۹۵۲ و سرنگونی ملک فاروق، پادشاه این کشور انجامید و بار دوم در روز سوم ژوئیه ۲۰۱۳، یعنی ۶۱ سال بعد، به سقوط دولت محمد مرسی ختم شد. بنابراین، در بررسی بسیاری از تحولات و فرایندهای سیاسی و رویدادهای نظامی، امنیتی و سیاسی و حتی اقتصادی این کشور پس از استقلال رسمی، ارتش به گونه‌ای بی‌بدیل و منحصربه‌فرد نقش داشته است. با توجه به این امر، سوال اصلی مقاله حاضر این گونه مطرح شده است که نقش ارتش در روند اقتدارگرایی و دموکراسی خواهی در تحولات مصر قبل و بعد از سال ۲۰۱۱ چگونه بوده است؟ در پاسخ این فرضیه محوری مطرح شده است که ارتش قبل و بعد از سال ۲۰۱۱، به واسطه تلاش برای تقویت روند اقتدارگرایی، مانع اصلی گذار به دموکراسی در مصر بوده است. نتایج مقاله نشان می‌دهد که ارتش در قبل و بعد از تحولات سال ۲۰۱۱ و به خصوص در دوران عبدالفتاح السیسی همان روند اقتدارگرایی در دوران مبارک را در پیش گرفته و در تلاش برای کنترل کشور در ابعاد مختلف است. این امر، باعث شده است تا گذار به دموکراسی در مسیر به شدت تضعیف شود. نوع روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلمات کلیدی:

^۱ دانشجوی دکترای گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول)
^۳ دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

مقدمه

تحولات پس از سال ۲۰۱۱ مصر به گونه ای رقم خورد که بی تردید همه صاحب نظران آن را گونه با مرحله ای از گذار دموکراتیک تصور کرده اند؛ آنهایی که در ذیل رویکرد «بیداری اسلامی» بدان می نگرند نتوانسته اند آرمان های آزادی خواهی، برابری، حاکمیت مردم، مبارزه با ستم و قانون گرایی آن را نادیده بگیرند، و طرفداران رویکرد «بهار عربی» اساساً آن را دموکراسی خواهی می دانند. از هر منظر و رویکردی هم که به این تحول نگریسته شود نمی توان آرمان های دموکراتیک آن را نادیده گرفت. این گذار، هم چون همه گذارهای دموکراتیک، دارای کارگزاران و عاملانی است که آغازگر، تداوم بخش و تثبیت کننده آن هستند. کارگزاران و عاملان گذار مصر عمدتاً با نام جوانان تحصیل کرده و بیکار، اسلام گرایان و احزاب سکولار پیوند خورده است، مسأله ای که وجود دارد جایگاه و تاثیر ارتش در این گذار است؛ در واقع، نقش ارتش در این میان مغفول مانده است. این در حالی است که نه تنها از ارتش به عنوان کارگزاران گذار اخیر مصر نامی برده نمی شود، بلکه به عنوان حامی رژیم مبارک در نظر گرفته و نقش منفی برای آن لحاظ می گردد. ارتش مصر هم در دوران گذار و هم در دوران مابعد آن اصلی ترین کارگزار بوده است. هدف از انجام این تحقیق، تبیین جایگاه اقتدارگرایی و دموکراسی خواهی در مصر در پس از سال ۲۰۱۱ با تکیه بر نقش ارتش می باشد که سعی می شود با روش توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای ابعاد مختلف این مهم مورد واکاوی قرار گیرد.

سوال اصلی :

نقش ارتش در روند اقتدارگرایی و دموکراسی خواهی در تحولات مصر قبل و بعد از سال ۲۰۱۱ چگونه بوده است؟

فرضیه اصلی

ارتش قبل و بعد از سال ۲۰۱۱، به واسطه تلاش برای تقویت روند اقتدارگرایی، مانع اصلی گذار به دموکراسی در مصر بوده است.

نوع روش پژوهش

نوع روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای می باشد.

دموکراسی چه به مثابه یک نظام و چه به مثابه روش سیاسی که در آن حاکمان با رأی اکثریت مردم و در دوره های متناوب برگزیده می شوند؛ اعمال قدرت براساس قانون مکتوب صورت می گیرد؛ حق رأی و حق تلاش برای رسیدن به مقام سیاسی مطابق قانون مکتوب برای همه بزرگسالان محفوظ است؛ تشکیل سازمان و انجمن و رقابت گروهی برای کسب منافع قانونی مجاز است؛ اقلیت شکست خورده در انتخابات به ابزارهای قانونی و سازمانی لازم برای ممانعت از اعمال قدرت خودسرانه اکثریت در فاصله دو انتخابات مجهز است؛ اعمال قدرت حاکمان منتخب اکثریت در درون کشور با موانعی غیر از آن چه در قانون مشخص شده و اعمال نفوذ قانونی گروههای ذینفع محدود نمی شود؛ نظامیان تحت کنترل غیر نظامیان قرار دارند؛ منتخبان اکثریت به واسطه دو ساز و کار انتخابات و اعمال فشار قانونی و غیر خشن از طریق سازمانهای مرتبط با گروههای ذی نفع در قبال سیاست هایی که در پیش می گیرند پاسخگو هستند؛ اصل تفکیک قوا در نظام سیاسی رعایت می شود؛ آزادی بیان، آزادی استفاده از سایر منابع اطلاعاتی و سایر حقوق سیاسی و مدنی تعریف شده شهروندان در قانون مکتوب از سوی نظام سیاسی محترم شمرده می شود، نیازمند پیش شرطهای لازم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی در سطوح مختلف کلان و خرد در جامعه است. بدین معنا که تحقق و استقرار دموکراسی و رویه های دموکراتیک به مثابه ساختار و روش سیاسی، مسبوق بر نوع خاصی از صورتبندی اجتماعی و اقتصادی و ... از یک سو و از سوی دیگر مصالحه و پیمان فراگیر بین نخبگان سیاسی و اجتماعی و همچنین توده های اجتماعی است که در صورت فقدان چنین صورتبندیهایی امکان ظهور و بسط آن وجود نخواهد داشت. از شاخصه ها و ملاکهای مرحله استقرار دموکراسی، شکل گیری دولت مردم سالار از طریق انتخابات آزاد و عادلانه، تلاش برای ریشه کن کردن بقایای رژیم سابق در حوزه بروکراسی و ساختاری دولت، ایجاد وفاق و وحدت ملی، عزم جدی کارگزاران جدید برای استقرار دموکراسی، معرفی الگوی حکومت جدید و مشخص شدن جایگاه جنبش ها و احزاب در این حکومت، پذیرش دولت و حکومت جدید در عرصه بین المللی و جامعه جهانی، تدوین قانون اساسی جدید با معیارهای مردم سالاری و غیره است.

اقتداگرایی و دموکراسی خواهی در مصر قبل از تحولات سال ۲۰۱۱

مصر در سال ۱۹۳۲، از تحت الحمایگی انگلیس خارج شد و در سال ۱۹۵۲ نیز افسران آزاد در این کشور از طریق کودتا به قدرت رسیدند. مصر در این فاصله، فضای باز دموکراتیکی را تجربه کرد که در زمان خود در خارج از جهان صنعتی، پدیده ای بشدت غیر معمول بود. در این دوره، پادشاهی مشروطه، نظام چند حزبی و حق رأی همگانی برای مردان در مصر پدید آمد. به طور قطع، می توان گفت در چارچوب استانداردهای امروزی، برخی جنبه های نظام سیاسی مصر در آن زمان، بشدت زیر سؤال بوده است. فرضا زنان قادر به رأی دادن نبودند و بر اساس قوانین اساسی سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۳۰، انتخابات پر مبنای یک نظام سیاسی دو لایه سازماندهی می شد. بر این اساس، رأی دهندگان، در گروه هایی سی نفره، نماینده واحدی را

برای خود انتخاب میکردند و در واقع این نماینده بود که در رای گیری شرکت می کرد. با این همه، در چارچوب استانداردهای آن زمان، و با عنایت به شرایط موجود در مصر، این نظام در نوع خود، وضعیت منحصر به فردی داشت. (گودسون، ۲۰۰۹: ۵۷).

این نظام دموکراتیک ناهمگون، با وجود بنیادهای اجتماعی لرزان خود، برای مدت زمانی طولانی و قابل توجه دوام آورد. این نظام همانند نظام شبه اقتدارگرایانه موجود در مصر، در مقابل دوره ای از آشوب ها و تنش های عمیق سیاسی در سطح جهان و در منطقه، موجودیت خود را حفظ کرد. در این زمان، مصر حتی شروع به ایجاد چیزی کرد که در عرف امروز از آن تحت عنوان یک جامعه مدنی قدرتمند یاد می شود، بویژه صفت قدرتمند را از آن جهت می توان به کار برد که این جامعه مدنی به صورت خودجوش و بدون نیاز به کمک و حمایت خارجی پدید آمد. این جامعه مدنی کوچک بود؛ اما اعضای آن از آموزش سطح بالایی برخوردار بودند و توانایی حفظ و استمرار بخشیدن به یک زندگی سیاسی غنی روشنفکرانه را در کشور داشتند. این جامعه مدنی، به انتشار روزنامه و کتاب مبادرت ورزید؛ احزاب سیاسی و سازمانهای جامعه مدنی را سازماندهی کرد و از همه نوع حرکت اصلاحی هواداری نمود. به عبارت دیگر، جامعه مدنی آن روز مصر، همه آن چیزی را که امروزه کمک دهندگان بین المللی از جامعه مدنی انتظار دارند، به انجام رساند. در میان سازمان های جامعه مدنی که در این دوره در مصر پدید آمدند، سندیکاهای حرفه ای از همه شاخص تر، با دوام تر و تأثیرگذارتر بودند. این گونه سندیکاها، ابتدا توسط وکلا و پزشکان به وجود آمدند و در خلال دهه های بعد، هر گروه حرفه ای در کشور، به ایجاد سندیکای خاص خود مبادرت ورزید. این سندیکاهای حرفه ای، هم در عرصه حفاظت از منافع اعضا و هم در عرصه حمایت از اصلاحات در حیطه کاری خود، فعال بودند و حکومت های مختلف مصر نیز این گونه سازمان ها را مایه دردسر تلقی می کردند. این سازمان های جامعه مدنی، به طور مستمر در مسیر رهایی از مداخلات حکومت گام بر می داشتند و تمایل داشتند به صورت مراکز فعالیت سیاسی تبدیل شوند.

با کودتای افسران آزاد در جولای ۱۹۵۲، تلاش های مصر برای برقراری دموکراسی از بالا، به طور ناگهانی متوقف شد. جمال عبدالناصر، با کودتا به قدرت رسید. سیاست های وی با سیاست های حزب وفد تفاوت شدیدی داشت. این حزب گزینه ای از دموکراسی و مشارکت سیاسی محدود را مورد پذیرش قرار داده بود، اما به مشکلاتی که اکثر مردم مصر به طور روزمره با آنها درگیر بودند، بی توجهی می کرد. در حالی که ناصر، از اساس، مشارکت سیاسی را از میان برداشت و تنها یک مجرا برای این کار باقی گذاشت یعنی مجرای همواره مشکل آفرین اتحادیه سوسیالیستی عرب. در عین حال، ناصر تلاش های حکومت را به رفع برخی از ضروری ترین نیازهای مردم معطوف کرد. در دوره حکومت ناصر، هر دو روند آزاد سازی سیاسی و اقتصادی متوقف شد و نظامی تک حزبی جایگزین آن گردید. همچنین، اکثر بخش های اقتصادی مصر تحت مالکیت تحمیلی دولت قرار گرفت و با دست کم دولت کنترل خود را بر آنها اعمال کرد. در این شرایط، یک بخش خصوصی با ابعاد کوچک به فعالیت خود ادامه

داد. همچنین برنامه ای در چارچوب اصلاحات ارضی به طور گسترده به اجرا درآمد و مالکیت زمین ها را دموکراتیزه کرد و در عین حال، کنترل امور اقتصادی به دولت واگذار شد. در نتیجه، آن بورژوازی در حال ظهور، که هدایت روند آزادسازی را در دهه های قبل در دست گرفته بود، به حاشیه رانده شد و به خاموشی گرائید.

ناصر در خلال دو دهه حکومت، ناچار بود با همان مشکلاتی که پیشینیان او با آن مواجه بودند دست و پنجه نرم کند؛ یعنی جامعه ای که با وجود اجرای اصلاحات، همچنان از نظر اجتماعی و اقتصادی دارای شکاف های عظیمی بود؛ مردمی که مستعد پذیرش اندیشه های افراطی سوسیالیست ها و اسلام گرایان بودند؛ و نخبگان سیاسی لیبرالی که احساس می کردند از شایستگی لازم برای اداره امور برخوردارند، اما در دوران در اختیار داشتن حکومت، راه حلی برای مشکلات عمده جامعه، ارائه نکرده بودند. در این شرایط، ناصر، توجه خود را به مشکلات اجتماعی - اقتصادی معطوف کرد. وی در عین حال هم نخبگان سیاسی لیبرال و هم مابقی مردم مصر را از مشارکت بازداشت و قدرت را در دست گروه حتی کوچکتری از نخبگان سیاسی متشکل از افسران آزاد و هواداران آنها، متمرکز کرد. ناصر، در هنگام مرگش در سال ۱۹۷۰ که بر اثر حمله قلبی روی داد، کشوری را برجای گذاشت که از نظر اقتصادی و اجتماعی تفاوت زیادی با قبل پیدا کرده بود. با این حال، این کشور بیشتر از هر زمان دیگری از خواست های موکلان سیاسی در خصوص یک نظام مطلوب، فاصله گرفته بود.

انور سادات، معاون رئیس جمهور که مطابق قانون اساسی جانشین ناصر شد، فردی نبود که در فکر برقراری دموکراسی باشد. سادات در سال ۱۹۷۴ تصمیم گرفت درهای حزب اتحادیه سوسیالیست عرب را بگشاید. در آن زمان، این اتحادیه تنها حزب قانونی در مصر به شمار می رفت، سادات این کار را با پشتیبانی از ارائه سه «برنامه سیاسی» در داخل حزب انجام داد، بدین ترتیب، به جای آنکه حزب از نظر ایدئولوژیکی، سازمانی یکپارچه باشد، از این پس، وجود گرایشات مشخص راست، مرکز و چپ را در داخل خودش به رسمیت می شناخت و حتی از وجود آن استقبال می کرد. این نخستین گام معتدل به سوی آزادسازی سیاسی بود که دو سال بعد با منحل شدن اتحادیه سوسیالیست عرب همراه شد در این زمان، سه برنامه سیاسی موجود در این حزب، به احزاب تمام عیار و در عین حال، مطیع تبدیل شدند، حزب مرکزگرا، تحت عنوان حزب سوسیالیست مصر توسط نخست وزیر وقت مصر که مورد حمایت سادات بود، پا به عرصه گذاشت. سادات دو سال بعد، حزب خودش را تحت عنوان حزب دموکراتیک ملی ایجاد کرد و به واسطه آن حزب سوسیالیست مصر از صحنه سیاست کنار رفت.

سادات همچنین راههای دیگری را نیز برای از میان بردن میراث سیاسی ناصر و هدایت کشور در مسیری جدید، در پیش گرفت. وی بویژه به حمایت از ایجاد سازمان های اسلامی پرداخت؛ با این امید که اندیشه های آنها، سوسیالیسم مربوط به دوره ناصر را که همچنان محبوبیت داشت، مهار کند. آخرین جزء برنامه اصلاحات داخلی سادات، اجرای سیاست موسوم به درهای باز بود که هدف آن باز کردن دوباره درهای اقتصاد به روی فعالیت بنگاه ها و

مؤسسات خصوصی بود. این اقدام اصلاحی، به صورتی احتیاط آمیز صورت گرفت و طی آن سادات برای برچیدن بخش دولتی اقتصاد که در دهه ۱۹۶۰ همانند قارچ رشد کرده بود، کاری انجام نداد. در هر حال، سادات اجازه داد فعالیت بخش خصوصی به موازات فعالیت بنگاه‌های دولتی، احیا شود. اثر این کار، قابل توجه بود. بخش خصوصی قدیمی مصر، که در خلال حکومت ناصر، از دیده‌ها پنهان شده بود، بار دیگر شروع به رشد کرد و این رشد دست کم در چارچوب مقاطعه کاری‌های دولتی نمایان شد. (میشل، ۲۰۰۹: ۷۴).

این تغییرات شدیدتر از آن بود که یک کشور بتواند با آن کنار آید. همچنین این تغییرات برای رئیس جمهوری که خواستار مدیریت اصلاحات و نه انقلاب بود، ناخواسته به حساب می‌آمد. مصری‌ها، علاوه بر این مشکلات داخلی، ناگزیر بودند خود را با تغییرات شدیدی که در همان زمان در سیاست خارجی در جریان بود، تطبیق دهند. کشور مصر نمی‌توانست این میزان تغییرات در عرصه‌های داخلی و سیاست خارجی را در زمانی تا این حد کوتاه بدون وقوع کشمکش، هضم کند. در اوایل سال ۱۹۷۷، شورش‌های خیابانی در قاهره و چند شهر دیگر مصر، در واکنش به آشفتگی‌های ناشی از اصلاحات اقتصادی در چارچوب سیاست درهای باز، به وقوع پیوست. این شورش‌ها، بویژه در اعتراض به حذف یارانه‌های دولتی در خصوص بهای کالاهای اساسی همچون برنج، شکر و روغن خوراکی پدید آمد. این خشونت‌ها، حیرت و شگفتی دولت را برانگیخت و آن را ناگزیر کرد که یارانه‌ها را بار دیگر برقرار کند. مدتی بعد در همین سال، مصری‌ها به واسطه تصمیم ناگهانی سادات در پذیرش دعوت اسرائیل برای سفر وی به بیت المقدس، شوکه شدند. این دعوت از سادات، برای از سرگیری روند صلح مطرح شده بود. این سفر تاریخی مورد استقبال بسیاری از بخش‌های جامعه مصر قرار گرفت؛ اما عده‌ای دیگر را به سوی سازمان‌های اسلام‌گرا کشاند. همچنین اکثریت عمده کشورهای عرب با این سفر سادات مخالفت کردند. در پایان دهه ۱۹۷۰، مصر در مقایسه با وضعیتی که مدت‌ها قبل از آن داشت، به کشوری آزادتر تبدیل شده بود، اما در عین حال در همین زمان، شکاف‌های اجتماعی این کشور تشدید شده و اساساً حالتی بی‌ثباتی کننده یافته بود. سادات روندهای متفاوت بسیاری را به حرکت انداخته بود که دیگر نمی‌توانست آنها را کنترل کند. سیاست درهای باز، حیات تازه‌ای به اقتصاد مصر بخشیده و فرصت‌هایی را ایجاد کرده بود اما در عین حال همین سیاست، نارضایتی عمیقی را نیز به همراه آورده بود. مصری‌ها، از پایان جنگ فرسایشی با اسرائیل استقبال کردند و به دستاوردهای خود در جنگ سال ۱۹۷۳، مباحثات ورزیدند؛ اما بسیاری از آنها، با برقراری رابطه جدید با دولت اسرائیل به دیده تردید می‌نگریستند. ایدئولوژی سوسیالیستی دوره ناصر، تا حد زیادی نفوذ خود را بر جامعه مصر از دست داده بود، اما در همین زمان، نوع خاصی از اسلام‌گرایی سیاست زده و ستیزه‌جویانه، در حال اوج‌گیری بود. (ابرهارد، ۲۰۱۴: ۹۵).

آزادسازی سیاسی در مراحل اولیه خود، به تحکیم موقعیت سادات کمک کرد. چنین اقدامی، به سادات امکان داد اتحادیه سوسیالیست عرب را که قادر به کنترل کامل آن نبود، منحل کند.

در همین راستا، سادات موفق شد حزب خودش را ایجاد نماید و نفوذ اندیشه های ناصر را بر صحنه سیاست مصر کاهش دهد. با این حال، آزادسازی سیاسی، همچنین، به نیروهای دیگری که کنترل پذیری کمتر داشتند نیز، امکان عرض اندام داد. سازمان های اسلام گرا، به همراه دیگر انواع گروههای مخالف، از فضای آزادانه تری که ایجاد شده بود، بهره گرفتند تا انتقادات و مخالفت های خود را ابراز نمایند. مطبوعات نیز به شیوه صریح تری به طرح مسائل پرداختند، احزاب سیاسی جدید نیز برای ورود به عرصه سیاست آماده شدند. سادات چنین تصور کرده بود که در نتیجه سیاست آزادسازی، نظامی سه حزبی پدیدار خواهد شد که در چارچوب آن یک حزب قدرتمند مرکزگرا را خود وی تحت کنترل خواهد گرفت و در گروه مخالف مطیع نیز در طیف های سیاسی چپ و راست وی وارد عرصه خواهند شد. با این حال، آن چیزی که وی از این آزادسازی بدست آورد، نوعی دموکراسی در ناشیانه ترین حالت خود بود؛ یعنی روندی سیاسی که به واقع در حال رقابتی شدن بود؛ اما پیامدهایش قابل اطمینان نبود. سادات که با چنین وضعیت آشکارا نامعلومی روبرو شده بود، بار دیگر به سرکوب و سانسور متوسل شد. وی همچنین چندبار خواستار برگزاری همه پرسی عمومی شد تا از این طریق به تصمیمات خودش مشروعیت بخشد و با دستکاری در نتایج حاصل از آن، این تضمین را پدید آورد که میزان محبوبیتش همواره بالاتر از ۹۹ درصد باشد.

ترور سادات، این مسأله را روشن کرده بود که گروه های اسلام گرا به داخل ارتش نفوذ کرده و آماده اند به خشونت متوسل شوند و پیامدهای آن را بپذیرند. عوامل ترور سادات در ششم اکتبر، می دانستند که آنها امکان فرار ندارند. تیراندازی آنها، در مقابل انتظار تعداد زیادی از افراد، در فضایی بسته و تحت محاصره سربازان دیگر انجام شد. ترور سادات، به صورت گریز ناپذیری موحی از بازداشت اعضای سازمان های اسلام گرا را به همراه آورد. این بازداشت ها بویژه، علیه سازمانی که ضاربان در آن عضویت داشتند، یعنی الجماعه الاسلامیه صورت گرفت. با این حال، حملات لفظی بدون هیچ گونه تمایزی، علیه هر کس که جرأت می کرد درباره صحت تصمیمات حکومت ابراز تردید کند، به کار گرفته شد. در این میان، هرچیزی که به عنوان صفت بارز ریاست جمهوری سادات بود، کنار گذاشته شد و اکثر قربانیان پاکسازی های سادات که ارتباطی با سازمان های اسلام گرا نداشتند، آزاد شدند.

در خلال سال های بعد، به تعداد بیشتری از احزاب سیاسی مجوز فعالیت داده شد و در عین حال روزنامه های مستقل نیز آزادی عمل بیشتری یافتند. شش حزب در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۸۴ به رقابت با یکدیگر پرداختند. در این انتخابات، اخوان المسلمین اجازه نداشت که به عنوان یک حزب سیاسی وارد عرصه رقابت شود، با این حال نامزدهایی که وابستگی شناخته شده ای به اخوان المسلمین داشتند، از این امکان برخوردار بودند که در چارچوب احزاب دیگر، به رقابت انتخاباتی بپردازند. به نظر می رسد، مبارک مصمم است به سوی بازتر کردن فضای سیاسی حرکت کند. البته مشخص بود که مبارک در راستای شخصیت محتاطش، این کار را با سروصدای کمتری در مقایسه با سلف خویش انجام می دهد. اما دو دهه بعد، واقعیت

کاملاً متفاوتی نمایانگر شد. در این زمان، دیگر امکان نداشت که مصر را به عنوان کشوری که در حال برقراری دموکراسی است، به حساب آورد. مبارک، بدون آنکه به اقتدارگرایی کامل دوره ناصر باز گردد، از دگرگونی بیشتر جلوگیری کرده بود. بدین ترتیب بود که مصر، به نمونه ای عمده از شبه اقتدارگرایی تثبیت شده، تبدیل شد. این امر، بدین معنا نیست که مصر برای همیشه در حالت سکون سیاسی باقی خواهد ماند؛ بلکه مقصود این است که در زمان حاضر، نشانه ای دال بر این وجود ندارد که نظام کنونی مصر نتواند چالش های پیش روی خود را حل، و بقای خود را تضمین کند. تثبیت شبه اقتدارگرایی در مصر را می توان در چارچوب روندهای متعددی شناسایی کرد. از جمله این روندها می توان به سابقه انتخابات، وضعیت ظاهرا بی پایان حالت فوق العاده و روش خاص حکومت در زمینه برخورد با چالش ناشی از اسلام سیاسی نام برد. (گودسون، ۲۰۰۹: ۶۷).

بررسی سابقه انتخابات در دوره پس از سادات در مصر، شواهد زیادی از بسته شدن فضای دموکراتیک کشور را نشان می دهد. این سابقه، هم عزم رژیم را برای حفظ قدرت به نمایش می گذارد و هم نمایانگر ناتوانی مخالفان دموکراتیک، در تولید نیرویی مهم و تأثیرگذار است. باید توجه داشت که مورد اخیر، به همان اندازه عزم رژیم برای حفظ قدرت، حائز اهمیت است. مبارک در انتخابات سال ۱۹۸۴، آغاز خوبی از خود به نمایش گذاشت، اما انتخابات بعدی تحت حکومت وی، نمایانگر روندی منفی در زمینه کیفیت رویه های انتخاباتی و نتایج آن است. این امر سبب شده است، مجمع ملی مصر در طول زمان، خصالت کثرت گرایانه کمتری پیدا کند.

در دهه ۱۹۹۰، شرایط به تدریج بدتر شد، اکثر احزاب سیاسی که متقاعد شده بودند حکومت در انتخابات دستکاری می کند، انتخابات را تحریم کردند. در این میان، حزب تاگامو (حزب وحدت طلب مترقی ملی) از مابقی تحریم کنندگان انتخابات جدا شد و به رقابت پرداخت اما تنها ۶ کرسی بدست آورد. ۸۳ نفر دیگر که تصور می شد نامزدهایی مستقل هستند، در پارلمان کرسی کسب کردند؛ با این حال این افراد، بی درنگ به حزب دموکراتیک ملی مبارک (NDP) پیوستند و بدین ترتیب این حزب تقریباً کنترل کاملی بر مجمع ملی پیدا کرد.

روند مهم دیگری که از تثبیت شبه اقتدارگرایی در مصر حکایت دارد، استمرار حالت فوق العاده توسط حکومت در کشور است. حالت فوق العاده، در پی شرایط بی ثبات ناشی از ترور سادات در مصر برقرار شد اما این وضعیت هرگز خاتمه نیافت. حالت فوق العاده، حتی در خلال دوره آرامش مصر در دهه ۱۹۸۰ ادامه پیدا کرد. در این دوره، به نظر می رسد که مشکل تندروی اسلامی، تحت کنترل قرار گرفته است و مبارک نیز تلاش می کرد چهره ای در حد معقول لیبرال و باز از سیاست در مصر ارائه کند. حالت فوق العاده، در دهه ۱۹۹۰ نیز ادامه پیدا کرد، در حالی که دومین موج خشونت های اسلام گرایان در این زمان، کاملاً تحت کنترل در آمده بود و بسیاری از تحلیل گران ابراز عقیده می کردند که این گروه ها کارایی خود را از دست داده اند.

حالت فوق العاده، ابزاری عمده برای تثبیت شبه اقتدارگرایی در مصر بوده است؛ این شرایط، امکان طرح این ادعا را فراهم میکند که مصر کشوری قانونمند و واجد نهادهای دموکراتیک است. در همین حال، حکومت همچنان با خیالی آسوده، به سرکوب گروه‌هایی می‌پردازد که تصور می‌کند برای امنیت کشور و در نهایت برای امنیت سیاسی خودش، خطرناک هستند. حالت فوق العاده، بویژه به حکومت این امکان را داد که دستگاه قضایی را به حاشیه براند و پرونده‌هایی را که از نظر سیاسی حساسیت داشتند از دادگاه‌های غیر نظامی به دادگاه‌های نظامی منتقل کند.

موانع گذار به دموکراسی در مصر بعد از سال ۲۰۱۱

الف: دوران مرسی

۱- رشد گروه‌های مخالف مرسی در مصر

تکیه مرسی بر یک حزب در اداره امور داخل (حزب آزادی و عدالت) و طرد و رد همه دگراندیشان قدرتمند و بانفوذ و سابقه دار، نخستین عامل شکست داخلی بود. یعنی تمامیت خواهی و انحصارطلبی اخوانی، سازمانها و نیروهای سیاسی قدیم و جدید کشور را رنجیده ساخت و به بازی نگرفتن آنها در اداره امور، همه آنها را به گروه‌های مخالف و اپوزیسیون بدل نمود و در نتیجه، حتی انتخابات پارلمانی هم نتوانست مشکل اخوان را حل کند. از سوی دیگر تنظیم قانون اساسی کشور فقط با حضور «اسلامگرایان» و افراد وابسته به اخوان، در کشوری که حداقل ده میلیون قبطی - مسیحی - دارد و میلیونها هوادار احزاب سیاسی چپ یا ملی گرا، امر غیر معقولی بود و به همین دلیل انتخابات باطل و قانون اساسی ملغی شد و پارلمان هم از سوی دادگاه منحل اعلام گردید. (ستوده و صادق زاده، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۰۹).

رشد گروه‌های مخالف مرسی در مصر و عملکرد مجموعه متعددی از احزاب لائیک، سکولار، لیبرال، ملی گرا، چپ گرا و حتی احزاب تکفیری در برخورد با دولت قانونی مرسی که با هدف فلج کردن دولت وی و سهم خواهی‌هایی از قدرت بود، سرانجام افزون طلبی‌های احزاب و جریان‌های مخالف و معارض وی و همچنین کوشش آنها در مانع تراشی علیه مرسی و بالابردن توقعات مردم باعث سقوط وی گردید و به تظاهرات موافقان و مخالفان مرسی در میدان التحرير قاهره و سایر نقاط مصر، کشور را با خسارات جانی و مالی فراوان مواجه ساخت.

۲- غربزدگی دولت مرسی

مرسی و اعضای هیأت دولت مدل حکومتی غرب را بر مدل حکومتی اسلام سیاسی ترجیح داده و همچنان دل‌باخته غرب و وابسته به کمک‌های آنان بودند. این امر با انقلاب مردمی مصر منافات داشت و باعث دل‌سردی خیلی از مردمی که به خاطر رهایی از استکبار آمریکا و اسرائیل و سلطه غربی‌ها، امیدهایی در دلشان جوانه زده بود، بخشید و در عمل شاهد همان حکومت قبلی باشند.

۳- ابقاء مهره های نظام استبدادی مبارک در حکومت انقلابی

با پیروزی انقلاب ۲۰۱۱ مصر و سقوط دولت خودکامه مبارک، مردم خواهان تغییر بنیادین، اساسی و زیربنایی در مصر بودند، نه فقط انجام اصلاحات جزئی و روبنایی در ساختار حکومت؛ در واقع اینجاست که فرق بین انقلاب و اصلاحات معنا پیدا می کند. بدون شک بسیاری از افرادی که در انتخابات ریاست جمهوری، به مرسی رأی دادند، خواستار تغییر اساسی در ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ... بودند؛ اما مرسی پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، به وعده های خود عمل نکرد و حتی باعث انحراف جریان بیداری اسلامی نیز شد که این امر منجر به روی کار آمدن گروههای مخالف اسلام سیاسی در مصادر قدرت شده و مهره های استعماری نظام مبارک نیز در حکومت انقلابی مصر باقی بمانند.

اشکال اساسی در انقلاب مردم مصر، ناتمام ماندن آن بود. مردم قیام کردند، همه احزاب و سازمان های سیاسی، اعم از اسلامی و ملی و قومی و ... به آن پیوستند و دیکتاتوری مبارک سقوط کرد، اما انقلاب، به حفظ ارکان اصلی حاکمیت، بویژه ژنرال های تحصیل کرده آمریکا و وابسته سی ساله به رژیم حسنی مبارک ادامه دادند و همچنان آنها بر سر کار باقی ماندند و حتی مدت ها اداره کشور را به عهده گرفتند و بعد از ریاست آقای مرسی هم تغییری در ساختار آن داده نشد و حداقل چند نفر از هواداران اخوان در ارتش را بر سر کار نیاوردند و در نتیجه ژنرال ها، با صبر و حوصله، توطئه نهائی را عملیاتی کردند. نظامیان وابسته به حسنی مبارک، هرگز اعتقادی به اخوان و اسلام سیاسی نداشتند و با تکیه بر آن یا ادامه حکومت اخوان موافق نبودند.

ب: دوران سیسی

۱- میراث خواری از سنت سکولاریسم افسران جوان مصر در سرکوب اخوان المسلمین

اسلام سیاسی در مصر صرفاً یک جریان سیاسی نیست، بلکه جریانی فکری - اجتماعی است که ریشه های عمیقی در سطوح مختلف جامعه این کشور دارد. در واقع، وضعیت کنونی اسلام گرایان در مصر، حکایت از مرکزیت یافتن اندیشه سیاسی اسلام گرایی دارد که حاملان سیاسی اجتماعی آن در جنبش انقلابی مصر نقشی فراگیر داشتند (نظری و صیادی، ۱۳۹۴: ۲۰۳). از زمان آغاز جنبش مردمی مصر تا پیروزی انقلاب و نیز تشکیل شورای عالی نظامیان توسط ژنرال طنطاوی، نظامیان مصری نیز تأثیرات بسیاری در حوادث سیاسی مصر ایفا کرده اند (ساجدی و رنجبر، ۱۳۹۴: ۵۳)، در واقع نظامیان مصری از زمان حکومت افسران جوان همواره خود را زعیم مصر تلقی کرده و با نگاههایی عمدتاً سکولار به مسائل سیاسی این کشور نگاه می کنند. به همین سبب شکاف های میان این دو جریان اثرگذار همواره کشور مصر را تحت تأثیر بحران ها قرار داده است. با پیروزی انقلاب مصر و آغاز حکومت مرسی، برنامه دستگیری و زندانی کردن بسیاری از افسران ارتش مصر در دستور کار قرار گرفت و پس از سقوط مرسی، این اقدام از سوی سیسی به صورت وارونه و در قالب دستگیری، شکنجه، محاکمه و حتی اعدام اخوانیها پاسخ داده شد. سیسی در یکی از نخستین اقدامات، حکومت اخوان و هواداران

اسلام گرا را منحل و سرکوب کرد. وی پیش از انتخابات ریاست جمهوری مصر در می ۲۰۱۴ اعلام کرد در صورت موفق شدن در انتخابات برای همیشه اخوانی ها را از صحنه سیاسی مصر کنار خواهد گذارد و جای هیچ گونه عرض اندامی را به آنان نخواهد داد (عالیشاهی و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۳).

سیسی سپس در اقدامی بی سابقه اخوان المسلمین را ذیل گروههای تروریستی قرار داد. علت اصلی چنین سیاستی دو مسئله بوده است: نخست؛ همگرایی سعودی ها و سیسی در برای رهایی از اخوان و دوم؛ کشته شدن ۵۰۰ نظامی مصری در جریان خشونت هایی که از سوی اخوان پس از کودتای ارتش مصر صورت گرفت (باسیونی، ۲۰۱۶: ۸۵-۸۴). به همین سبب، سیسی در اقدامی سنگین مبادرت به قلع و قمع سران ارشد اخوان کرد. وی محمد بدیع مرشد عام اخوان را به همراه چند صد نفر دیگر از اخوانی های مصر به اعدام محکوم کرد و تمامی اموال اخوان را مصادره کرد. اقدامی که سازمان عفو بین الملل از آن به مثابه «آخرین نمونه از احکام دادگاههای مصر برای حذف مخالفان سیاسی» یاد کرد (بروک، ۲۰۱۵: ۱۸).

همان گونه که پیش تر اخوان المسلمین اعتراضات گسترده ای را علیه سوسیالیسم و پان عربیسم ناصر، عناد و دشمنی علیه انور سادات، تظاهرات علیه مبارک و سقوط او داشتند (صبوری، بردبار و عالیشاهی، ۱۳۹۴: ۹۸-۱۰۰)، همه این موارد تجربه تلخی برای ارتشیان مصری همچون سیسی شد تا یک بار برای همیشه ساختار اخوان المسلمین مصر را منحل کنند. برخورد سیسی در انحلال، زندانی، شکنجه و اعدام سران اخوان به اندازه های سنگین بود که سران احزاب سلفیه مصر که پیش تر از منتقدان مهم سکولارها و ارتشیان مصر بودند، به سرعت با سیسی و سیاست های نوین وی اعلام بیعت کردند. در این رابطه دو علت اصلی را می توان ذکر کرد: نخست؛ جریان سلفی مصر در همگرایی کامل با جریان وهابی سعودی قرار دارد و از سوی آنان حمایت می شود و سعودی ها نیز با سیسی که به شدت ضد اخوانی است، تعاملات سازنده ای دارند؛ دوم؛ در ایدئولوژی سلفیه مصر، هر شخصی حتی با توسل به زور و تزویر و تهدید بر مسند قدرت قرار گیرد، به مثابه ولی امر جامعه تلقی شده؛ بنابراین، اطاعت و بیعت با چنین شخصی واجب است. به همین سبب یاسر برهامی، مبلغ سلفی مصر، در تشبیهی جنجالی، سیسی را با پیامبر اسلام قیاس کرده و وی را نجات بخش ملت مصر قلمداد کرد.

۲- اصلاح قانون اساسی و برگزاری انتخابات مهندسی شده در راستای ابقا در قدرت

از مهم ترین شاخص های یک حکومت اقتدارگرا، شخصی کردن قدرت کا انحصار آن در اختیار یک گروه بسیار کوچک است. در این نوع حکومت، اصولاً شخص فرمانروا تمامی تلاش خود را در راستای ابقا و تعمیق مبانی قدرت و استحکام آن به کار می گیرد. به همین علت در چنین حکومتهایی، بازه محدود زمانی برای اعمال قدرت وجود ندارد و پارلمانی که بتواند ناظر قدرت فرمانروا باشد یا وجود ندارد یا در شکلی ساختگی، نمایندگانی که عمدتاً در یک ساختار حامیپرو (کلایتالیستی) قرار می گیرند، بیش از آنکه ناظر باشند، حامی فرمانروا و توجیه گر

سیاست های وی می باشند. در این رابطه، حاکمان در دولت های اقتدارطلب، با تمسک به قدرت نظامی، تغییر در قانون اساسی و انتصاب افراد وفادار (حامی) به اجرای سیاست ها و اهداف مورد نظر خود مبادرت می کنند (عالیشاهی و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۴).

ژنرال سیسی، پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری مصر و قلع و قمع زعما مرشدین اخوان، در گام بعدی به تغییر قانون اساسی ۲۰۱۲ مصر که حمایت اخوان المسلمین بود مبادرت این قانون اساسی جدید بر اساس سیاست های مطمح نظر وی و بسیاری از ارتشیان مصر، فعالیت های سیاسی هرگونه طیف های مذهبی را ممنوع ساخت. اوج سیاست های اقتدار طلبی سیسی تدوین گران قانون اساسی جدید مصر آنجایی بود که تمامی فعالیت های ارتش مصر را تحت هیچ عنوان ذیل نظارت پارلمان مصر قرار نداد. در این قانون اساسی همچنین هیچ گونه جایی برای فعالیت و نظارت طیف های اپوزیسیون مصر در نظر نگرفت. چنین اقدامی از سوی لیبرالهای مصر با اعتراضات گسترده ای مواجه شد و سیسی همچون دفع خطر اخوانیها، به سرکوب لیبرالهای مصری نیز اقدام کرد سیسی در گام دیگر و در راستای ایجاد مشروعیت برای دولت کودتا، اقدام به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در مصر کرد. جریان سیاسی مصر در این دوران، به شدت به نفع وی بود تا جایی که به جز یوسف القرضاوی که از اصلی ترین تئوریسین های جریان موسوم به الوسطیه به شمار می رود، شیخ الأزهر، محمد البرادعی، سلفی های مصر، ارتش مصر، احمد شفیق و حسنی مبارک از اقدام وی برای برگزاری انتخابات و نامزدی او حمایت کردند. سیسی آن قدر به موفقیت خود در انتخابات امیدوار بود که حتی برای طیف های معترض و غیر معترض مصر برنامه ای (برنامه های مدنظر در برای آینده مصر در صورت موفقیت در انتخابات) ارائه نکرد و در سخنرانی رسمی از رسانه ملی مصر خود را از پیروز از پیش تعیین شده قلمداد کرد و اعلام داشت: «در آینده ای بسیار نزدیک، حمایت شما مردم مصر، مسئولیت ریاست جمهوری را تنها به من خواهد داد» (کچلی، ۲۰۱۷: ۱۶۳).

۳- فساد مالی گسترده در دستگاه دولتی سیسی

یکی دیگر از مصادیق دولت های نوپاتریمونیال، انحصاری بودن ثروت ملی در اختیار حاکم و نزدیکان وی است. محتمل ترین بازخورد این مسئله فسادپروری حاکم و نزدیکان وی است. یکی از مهم ترین دلایل گستردگی فساد در نظام های نوپاتریمونیال، عدم شفافیت قانون، دور زدن آن یا فقدان نهادهای نظارتی است. پیش تر اشاراتی داشتیم مبنی بر اینکه در قانون اساسی جدید مصر پس از کودتا، قدرت ارتش به نحوی است که نهادهای نظارتی همچون پارلمان حق مداخله و نظارت بر آن را ندارند. چنین مسئله ای منجر به غیر شفاف شدن فعالیت های ارتش خواهد شد، در ادامه میزان بودجه ارتش، میزان کمک های مالی از کشورهای متحد و بسیاری دیگر از امور مالی مرتبط با ارتش مشخص نخواهد شد. به همین سبب، شخص سیسی و برخی از افسران رده بالای ارتش مصر در گام نخست متهم به اعمال پول شویی و ورود به فعالیت های وسیع اقتصادی و دریافت حقوق بسیار بیشتری (جدای از مستمری ماهانه) شدند. دومین

فساد مالی گسترده ارتش و سیسی توزیع پروژه های کلان اقتصادی است که صرفاً مجریان آن افسران رده بالای ارتش مصر هستند. تمامی پروژه های عمرانی و سازندگی مصر از زمان وقوع کودتا به مسئولین رده بالای ارتش واگذار شد. در این رابطه به عنوان مثال، خالد فوده، داماد سیسی که از نظامیان رده بالای مصر به شمار می رود به همراه سرتیپ نعیم البدرای مبالغ بسیار هنگفتی را از این طریق به دست آورده اند (رول، ۲۰۱۶: ۳۳). خانواده سیسی سومین متهمان فساد گسترده مالی هستند به نحوی که در سفر خانواده وی به سوئیس دهها میلیون پوند جواهرات خریداری شده است. با توجه به فقر فزاینده طیف های مختلف مردم در مصر ساخت کاخ های بسیار مجلل در قاهره که تنها یک نمونه آن هزینه ای بالغ بر ۱۴۰ میلیون دلار را در پی داشته است، اعتراضات گسترده ای را علیه سیسی به همراه داشت. چهارمین مورد فساد گسترده دولت سیسی مرتبط با کمک های مالی خارجی است. در این رابطه سعودی ها بیش از ۱۲ میلیارد دلار به دولت سیسی کمک مالی کرده اند که تاکنون هیچ نمونه عملکرد هزینه ای در این رابطه از سوی سیسی ارائه نشده است.

۴- نقض فاحش حقوق بشر

از دیگر مؤلفه های دولت های اقتدارگرا فقر شدید حقوق بشر، سرکوب مخالفان و فقدان علنی جامعه مدنی، منع فعالیت آزادانه رسانه ها، وجود دستگاه های امنیتی شدید تابع دولت، عدم مدارا، برکناری نیروهای غیر وفادار طبقه حاکم و سرکوب طیف اپوزیسیون است. مهم ترین علت این مسئله نیز به فقدان نهادهای نظارتی و حاکمیت قانون بر می گردد.

ژنرال سیسی پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری مصر به چند اقدام در این زمینه مبادرت کرد. نخست؛ وی در اقدامی نظارتی و امنیتی شدید تمامی طیف های سیاسی مصر را تحت نظارت شدید قرار داد. این اقدام تا جایی پیش رفت که وی حتی به فرماندهان ارشد ارتش مصر نیز بدگمان شده و تحت شدیدترین رصدهای اطلاعاتی اعم از کنترل زندگی شخصی، شنود مکالمات آنان و حتی رفتار فرزندان آنان قرار داد. سپس با احساس خطر از جانب طیف های اسلام گرا و حتی لیبرال مصر، همه افسران نظامی این کشور را به حالت آماده باش در آورد. وی در دومین اقدام، همه فرماندهان و کارکنان نظامی و اداری سمت های مهم مصر که با وی اعلان وفاداری نکردند ابتدا برکنار و سپس زندانی و محاکمه کرد. وی در سومین گام ضمن عبرت از جمعه خشم در یک اقدام مهم، بالغ بر سه هزار جاسوس بر فعالیت های شبکه های اجتماعی مصر نهاد و حتی دستور به قطع چندروزه اینترنت در این کشور را داد و در همین راستا با برگزاری یک نشست فوق العاده با فرماندهان نظامی و ارتش مصر، راهکارهای سرکوب و برخورد خشونت آمیز با مخالفین خود را به فرماندهان نشان داد. چهارمین اقدام نقض حقوق بشر سیسی قرار دادن اخوان المسلمین مصر ذیل گروههای تروریستی است حال آنکه دو کلان مفهوم آزادی بیان و همچنین مطابق ماده ۱۸ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، مسئله آزادی فکر، عقیده و مذهب از بنیادی ترین اصول حقوق بشر به شمار می روند؟ اوج اقدامات ضد حقوق بشری سیسی مرگ مشکوک محمد مرسی،

رئیس جمهوری پیشین و اخوانی مصر بوده است. هرچند مستندات قاطعی دال بر دست داشتن سبسی در مرگ مرسی وجود ندارد، اما بی اعتنائی سبسی به درخواست معترضان مرسی مبنی بر اعلام علت اصلی مرگ مرسی، عدم اقدام به موقع نیروهای امنیتی حاضر در دادگاه مصر برای نجات وی، عدم اعلام نتیجه نهایی تحقیقات پزشکی قانونی، خاکسپاری سریع پیکر مرسی و از همه مهم تر مرگ مشکوک تر عبدالله مرسی، پسر محمد مرسی نشان دهنده اسرار مهم و نهفته ای از مرگ وی است (بردیکیوا، ۲۰۲۰: ۳-۲).

نقش ارتش در روند دموکراسی خواهی و اقتدارگرایی

نقش ارتش در تحولات مصر را می توان به سه دوره تقسیم کرد:

الف) از سقوط مبارک تا به قدرت رسیدن مرسی:

با کنار رفتن حسنی مبارک از مقام ریاست جمهوری، شورای نظامی مصر مرکب از فرماندهان عالی رتبه ارتش به ریاست ژنرال حسین طنطاوی زمام امور را به دست گرفت. شکاف به وجود آمده در بین سایر کارگزاران گذار این فرصت را در اختیار ارتش گذاشت که بتواند فرآیند گذار و برآیند آن را مدیریت کند. هر چند محور خیزش انقلابی مردم مصر دموکراسی خواهی بود، هم لیبرال ها و هم اسلام گرایان بدان باور داشتند، لکن برداشت و تفسیر متفاوت از نقش و وزن دموکراسی در میان کارگزاران انقلاب باعث شد تا فضای بعد از انقلاب به تحکیم و تعمیق دموکراسی منجر نشود. فضای ملتهب سیاسی مصر به طور مشخص برای تعیین دو مدل سیاسی (که هر کدام دعوی دموکراتیک بودن داشتند)، به دو نظریه بنیادین تاریخی اسلام گرایی و لیبرالیسم متشکل از ۲۸ گروه سازمان شناسنامه دار و دارای هویت سیاسی مصر اختصاص یافت. تمامی اسلام گرایان، علی رغم اختلاف دیدگاه، به دین اسلام مستمسک شده و آن را در درجه اولویت و دغدغه نخست زندگی و حاکمیت سیاسی آینده کار حزبی خود قرار داده و اصول دموکراتیک را در ذیل آن می دانستند. اما برای لیبرالها، وطن، قومیت و فرهنگ ملی با احترام به همه سلاقی و دیدگاه های اجتماعی و سیاسی و احترام به آزادی در سرلوحه حرکت سیاسی و آینده حاکمیت مصر قرار داشت (درویش، ۱۳۹۰: ۸)

در یک سال و نیم پس از دوران حسنی مبارک، ارتش مصر به عنوان نهادی قدرتمند که پیش از این عمدتاً بر عرصه های قدرت، اعم از نظامی، مالی و اقتصادی تسلطی بارز داشت بر امور سیاسی نیز سیطره پیدا کرد و نقشی مهم در دوره انتقالی حکومت و پس از آن در صحنه سیاسی و روند تحولات این کشور ایفا کرد. بدین ترتیب، ارتش در این مقطع زمانی در مقام حکومت عمل نموده و پس از به دست گرفتن قدرت سیاسی، در بیانیه پنجم خود، قانون اساسی را تعلیق، مجالس شورا و خلق را منحل کرد و اداره امور کشور را به مدت شش ماه به دست گرفت تا در این مدت انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری را برگزار کند، کمیته ای را برای اصلاح قانون اساسی تشکیل دهد، و همه پرسوی درباره اصلاحات قانون اساسی برگزار کند (میرزاده، ۱۳۹۵: ۲۱۹).

ارتش در مخالفت با اقتدارگرایی اسلام گرایان چند گام اساسی برداشتند:

اول: تدوین و تصویب قوانین فوق الدستور: شورای نظامی قانونی را تحت عنوان قانون فوق دستور (فوق قانون اعلام کرد و مدعی شد این قانون توسط الازهر نوشته شده است. و قانون نویسان قانون اساسی جدید حق تخطی از آن را ندارد (موسوی، ۱۳۹۱: ۵). این قانون طوری تنظیم شده بود که هر گونه اقدام برای خدشه وارد کردن به ارتش را مسدود کرده بود. با این اقدام در تحولات آینده، حتی اگر که مطالبات آنها نیز بر آورده می شد، می توانستند نقش تاثیر گذاری خود را حفظ نمایند.

دوم: انحلال پارلمان؛ ارتش با علم به این که در صورت برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، اسلام گرایی پیروز میدان انتخابات خواهند بود و رئیس جمهور اسلام گرا در کنار پارلمان با اکثریت اسلامی برای جایگاه و نفوذ ارتش مشکل ساز خواهد شد، در یک اقدام حقوقی صلاحیت یک سوم از نمایندگان انتخابی در پارلمان را از طریق دادگاه قانون اساسی زیر سؤال بردند و مجلس را بعد از چهار ماه منحل کردند.

سوم: رد صلاحیت کاندیدای اصلی اسلام گراء دادگاه قانون اساسی در یک اقدام هماهنگ با ارتش صلاحیت «خیرات شاطر»، نامزد اصلی جریان اخوان المسلمین، را رد کرد و این جریان در مشورت درون گروهی به مرسی رسید و وی را به عنوان نامزد انتخاباتی معرفی کرد. ارتش با علم به پایگاه ضعیف مرسی، احمد شفیق، فرمانده سابق نیروی هوایی و نخست وزیر دوران مبارک را به عنوان نامزد خود در انتخابات معرفی کرد. از آن جایی که به پیروزی شفیق بر مرسی امید بسته بود، بعد از شکست وی در یک رقابت بسیار نزدیک با مرسی، بار دیگر خود را بازنده بازی سیاسی با اخوان یافت (هراتی و ظفری، ۱۳۹۲: ۱۵۱). اما این شکست ارتش را ناامید نکرد و آنها به دنبال فرصت مناسب بودند.

ارتش در ادامه سناریوهای سیاسی پیچیده خود در مدیریت صحنه سیاسی مصر، توانست بعد از تصویب قانون اساسی اردوکنشی های خیابانی علیه مرسی را مدیریت نماید. ارتش موفق شد تمامی گروههای مقابل اسلام گرایان به همراه دو گروه اقلیت قبطیها و صوفیهای مصر و همه ساختارهای اداری این کشور را علیه دولت مرسی بسیج کند. در مدت ناآرامی های دو ماه ارتش قادر نبود در مقابل موافقان «مرسی» بایستد، لذا سعی کرد به تقویت جبهه نجات ملی بپردازد. اقدام معارضین در این مقطع باعث تشدید فقر و توسعه ناامنی در کل مصر گردید. این موضوع به نفع ارتش تمام شد، ارتش در این مدت بلافاصله با کمک آمریکایی ها سیاست ایجاد ثبات نسبی را در دستور کار قرار دادند و از معارضین خواستند که دست از خشونت بردارند اما در عین حال اعتراضات بدون خشونت آنها را ممنوع نکرد. این، یعنی ورود ماهرانه و محاسبه شده ارتش به مرحله جدیدی از مقابله با دولت منجمد و ایستایی مرسی. شعار برجسته جنبش ترمرد در مواجهه با مرسی این بود که اگر مرسی ۱۵ میلیون رای کسب کرده است ما بیشتر از آن را در مخالفت با ایشان به خیابانها می آوریم. نظامیان نیز که مترصد چنین

فرصتی بودند یک هفته قبل از سقوط مرسی اعلام کردند، برای جلوگیری از رفتن مصر به سمت پرتگاه، وظیفه خود را دخالت در مدیریت وضعیت جدید می بینند. بر همین اساس بعد از تجمع بالغ بر ۲۸ میلیون نفر در ۹ تیرماه در میدان التحریر در مخالفت با مرسی، ارتش در برنامه ای از پیش طراحی شده با اعلام یک ضرب الاجل ۴۸ ساعته به مخالفان و موافقان مرسی، اقدام به تعیین دولت موقت کرد و مرسی را از قدرت برکنار و به نقطه نامعلومی انتقال داد و عدلی منصور، رییس دادگاه قانون اساسی را به عنوان رییس جمهور موقت معرفی کرد. در واقع ارتش مصر توانست در یک سناریو حساب گرانه یک دولت برآمده از انقلابی مردمی را با انقلابی وارونه به پایین بکشد. (هراتی و ظفری، ۱۳۹۲: ۱۵۲).

ب) دوره حکومت مرسی

ریاست مرسی حدود یک سال طول کشید. دولت اخوان طی این مدت اقدامات متعددی انجام داد که باعث شد در آستانه سالگرد تحلیف مرسی، جنبش اعتراضی گسترده ای تحت عنوان «جنبش تمرد» ایجاد شود. به نظر معترضان، دولت مرسی، طی این مدت عدم وفاداری خود را به دموکراسی اثبات کرده و ناتوانی دولت باعث بی ثباتی سیاسی علیه وی اقدام کردند. عملکرد مرسی در عرصه سیاست داخلی و خارجی که - بخش عمده آن ناشی از اقدامات سازمان یافته دولت عمیق بود بستر کودتای جامعه مدنی را فراهم کرد و ارتش آن را نهایی کرد، به شرح زیر است.

وقتی مبارک سرنگون شد، گروههای سیاسی مصر خواستار تدوین قانون اساسی جدید شدند. انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری با رقابت گروههای مختلف سیاسی برگزار شد که اخوان برنده هر دو انتخابات شد و مرسی در دور دوم انتخابات با اختلاف کمی بر نامزد مورد حمایت ارتش پیروز شد. در حالی که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مردم مصر در قیام فوریه ۲۰۱۱ شرکت کرده بودند، بسیاری از آنها این انتخابات را تحریم کردند و این اولین ضربه ای بود که پایه های قدرت مرسی را تضعیف کرد. همه پرسى برای تأیید قانون اساسی مشاجره برانگیز و حضور اندک شرکت کنندگان، دومین ضربه ای بود که از همان ابتدا به دولت اخوانی مرسی وارد شد. ارتش در این مرحله تلاش کرد جامعه مصر را دو قطبی کند و حداقل نیمی از جامعه را از اخوانی ها جدا کند تا در مراحل بعد، قدرت را از اخوان پس بگیرد. دولت مرسی با چنین پشتوانه ضعیفی زمام امور را در دست گرفت و اقداماتی انجام داد که مرحله به مرحله باعث ریزش هواداران و تقویت جبهه مخالف وی شد. یکی از دلایل اعتراض ها، سیاست های غیر دموکراتیک اخوان بود. این اعتراض نه تنها در عرصه سیاست داخلی، بلکه به درون این سازمان نیز معطوف بود. اخوان برخلاف مأموریت بزرگی که برای گذار جامعه اقتدارگرای مصر به دموکراسی متقبل شده بود، از نظر تفکر درون سازمانی دارای بنیان های ضددموکراتیک بوده و خود را با تحولات جامعه مصر وفق نداده است. رهبری و هدایت گروه اخوان را مرشد عام به عهده دارد که از طریق شورای عام انتخاب می شود و همه اعضا باید با وی بیعت کنند. این نوع رهبری درون سازمانی، پس از به قدرت رسیدن مرسی به عرصه سیاسی نیز تسری داده شد

و اخوان توقع داشت همه اعضای جامعه نیز این مرشدیت را بدون هیچ مخالفتی بپذیرند. تفکر انحصارطلبانه اخوان در دوره مرسی هر روز بیشتر می شد. وی ۴ دستیار و ۱۷ مشاور داشت که کمتر از یک سال همه آنها برکنار شدند، با استعفا دادند. مرسی در نوامبر ۲۰۱۲ فرمان اعطای معافیت کامل از نظارت قضایی با هدف تحکیم قدرت ریاست جمهوری در برابر سایر نهاد را صادر کرد. (فرجی، ۱۳۹۱: ۲۹).

بر اساس این فرمان، اختیارات خود را به شدت افزایش داده و اعلام کرد هیچ دادگاهی نمی تواند کمیته تدوین قانون اساسی و شورای شریعت را منحل اعلام کند و رئیس جمهور می تواند برای دفاع از انقلاب مردم مصر هر نوع تدابیری را اتخاذ کند. بعلاوه، مرسی بدون رعایت سلسله مراتب حقوق و قانونی فرآیند انتصاب یا عزل دادستان، مستقیماً اقدام به عزل دادستان و انتصاب دادستان جدید کرد که نه در عزل، این فرآیند رعایت شد و نه در انتصاب دادستان جدید که قضات به آن اعتراض داشتند. تلاش مرسی برای کنترل نظام قضایی قدرتمند مصر، اعتراض های گسترده ای را به دنبال داشت و به این صورت بخش های از ائتلاف حامی وی، منتزع شدند و نگرانی هایی را در بین سکولارها و بازماندگان حکومت سابق مصر برانگیخت. نظامیان نیز از تغییرات و انتصابات در نظام قضایی مصر به شدت می هراسیدند. تثبیت سریع قدرت و اخوانیزه کردن مصر و انحصار قدرت در مصر در گروه اخوان زمینه های اتحاد بین نهادهای سکولار و سنتی قدرت در مصر همانند ارتش، نیروهای امنیتی، نهادهای بوروکراتیک و نخبگان وزارت خارجه و قوه قضائیه از یک سو و جریان های اجتماعی - سیاسی و روشنفکری در دانشگاه ها از جمله الازهر با حمایت جوانان که از سیاست های مرسی سر خورده شده بودند از سوی دیگر شکل گرفت. از ویژگی های مهم دوره مرسی، وجود بحران ها و ناامنی های بی سابقه بود و در این زمینه، دولت عمیق با بحران سازی مصنوعی، نارضایتی ها را تشدید و سازماندهی می کرد. تنها در سال ۲۰۱۲، ۵۵۸ تظاهرات، ۵۱۴ اعتصاب و ۵۰۰ تحصن انجام شد. (پورحسن، ۱۳۹۵: ۶۵).

به طور کلی در دوره مرسی، ۹ هزار و ۴۲۷ تظاهرات و اعتراض ثبت شد که یکی از بی ثبات-ترین دوره ها در تاریخ مصر محسوب می شود. تنها در ماه می، ۱۳۰۰ حرکت اعتراضی ثبت شد که به طور میانگین در هر ساعت، ۲، روزانه، ۴۲ و هفته ای ۳۲۵ مورد رخ می داد. در حالیکه این اقدامات از نظر مخالفان مرسی، واکنش طبیعی جامعه متکثر مصر به اقدامات غیر دموکراتیک رئیس جمهور و شاخصی برای ناتوانی دولت در فراهم کردن ثبات و امنیت است، بخشی از این اعتراض ها توسط اتحادیه های کارگری و بخش بیشتر توسط «فلول»ها و «بلطیجا» که نیروهای وفادار دولت مبارک بودند، انجام می شدند.

تشدید و تداوم ناامنی ها، سیاست های اقتصادی دولت مرسی را نیز با مشکل مواجه می کرد. البته اولویت بندی مرسی و ارجحیت تغییرات سریع در نهادهای قضایی نیز بر وخامت اوضاع افزود. با تشدید ناامنی ها، میزان درآمدهای مصر در حوزه جهانگردی به شدت کاهش یافت. در رأس انتقاداتی که به دولت مرسی می شد، تحقق نیافتن وعده های اقتصادی وی و

عدم بهبود شرایط اقتصادی مردم مصر بود. موضوع اقتصاد برای مردم مصر بسیار حائز اهمیت بود و این مسئله در شعارهای معترضین از جمله «نان، آزادی و عدالت»، «نان، آزادی و عزت ملی» و نیز نتایج نظرسنجی‌ها، خود را نشان داد. (شهابی و عباسی، ۱۳۹۲: ۹) مرسی برای حل مشکلات اقتصادی جامعه ۸۵ میلیونی مصر، وعده صد روزه داده بود، اما بی‌ثباتی و ناامنی موجب شد تمامی شاخص‌های اقتصادی مصر، کاهش شدیدی یابد و اوضاع سخت اقتصادی مصری‌ها، وخیم‌تر شود. روند اقدامات سازمان یافته دولت عمیق به جایی منتهی شد که مردم مصر «نان» و «امنیت» را بر کالاهای «آزادی و دموکراسی» ترجیح دهند و از دل این چرخه امنیت - هرج و مرج، حافظان امنیت و نان یعنی نظامیان به قدرت دست یابند. «دموکراسی نان» ریشه طولانی‌تری در تاریخ مصر دارد و به دوره عبدالناصر بازمی‌گردد. دموکراسی نان، مفهومی نمادین برای توصیف سیاست‌هایی بود که در ازای خدمات گسترده به مردم (آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و تعهد به تأمین شغل) از آنها اطاعت سیاسی طلب میشد. دولت مرسی در سیاست خارجی نیز حاوی دستاورد مناسبی نبود. یکی از عوامل اساسی هویت بخش اخوان، ضدیت با دشمن صهیونیستی بود، اما با به قدرت رسیدن اخوان، تغییری در سیاست‌های مصر در قبال اسرائیل انجام نشد. مرسی اولین سفیر دولت خود را همراه نام‌های برای شیمون پرز، همتای خود، به تل‌آویو فرستاد که از دوره سادات سابقه نداشت. دولت مرسی نه تنها کمپ دیوید را لغو نکرد، بلکه در آن تجدید نظر نیز نکرد. پیمان کمپ دیوید تا قبل از اخوانیها مشروعیت سیاسی داشت، اما اخوان به آن مشروعیت دینی بخشید. مبانی نظری دولت مرسی در این رابطه، «استراتژی تمکن» بود که معنای آن حرکت تدریجی و بلندمدت درباره اسرائیل بود.

ج: از برکناری مرسی تا روی کارآمدن سیسی

برکناری مرسی به تقویت قدرت ارتش منجر شد. ارتش از موضع قدرت قانون اساسی را اصلاح و از نفوذ و امتیازات سیاسی و اقتصادی خود حمایت کرد و به قدرت خود در نظام سیاسی آینده جنبه‌های قانونی بخشید. پیروزی سیسی در انتخابات ۲۰۱۴ ریاست جمهوری در مصر منجر به بازگشت جمهوری نظامیان، که ریشه در انقلاب ۱۹۵۲ مصر داشت، گردید و شکل‌گیری یک دولت مدنی و غیرنظامی را که یکی از شعارهای انقلاب ۲۰۱۱ مصر بود، به سراب تبدیل کرد. سیسی تحت لوای مبارزه با ترور و بی‌ثباتی، قوانینی را به تصویب رسانده و به اجرا در آورد که به امنیتی شدن فضای جامعه انجامید. تصویب قانون ضد تروریسم در نوامبر سال ۲۰۱۴ توسط کابینه سیسی نگرانی احزاب اپوزیسیون را بابت سانسور حکومتی و آزادی رسانه‌ها در آینده بیشتر کرد. این قانون به دولت اجازه میداد سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک را در صورتی که احساس کند که نظم عمومی را به خطر انداخته‌اند، مسدود کند. به گزارش آسوشیتد پرس در مارس ۲۰۱۴، تعداد ۵۲۹ تن از طرفداران مرسی به اتهام حمله به پلیس، در دادگاه به مرگ محکوم شدند. این محکومیت تنها طی دو جلسه صورت گرفته و یکی از دادرسی‌های بی‌سابقه در دهه‌های اخیر مصر بوده است. در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۴، سیسی قانون گسترش نقش ارتش در امنیت داخلی و بسط محاکمات دادگاه‌های نظامی را

امضاء کرد. این قانون به نظامیان اجازه میدهد که در حفاظت از اموال و مکانهای دولتی، ایستگاههای قطار، لوله های گاز، بزرگراهها، پل ها و... به پلیس کمک کنند. (دهقانی فیروزآبادی و کریمی، ۱۳۹۳: ۱۰۶).

سیسی به عنوان یکی از نخستین اقداماتش در مسند ریاست جمهوری با صدور فرمان ریاست جمهوری، حق انتخاب روسای دانشگاهها را به خود اختصاص داد درحالیکه پس از انقلاب ۲۰۱۱، قرار بود انتخاب روسای دانشگاهها از طریق برگزاری انتخابات صورت گیرد. علاوه بر این روسای دانشگاهها مستقلاً، از قدرت اخراج دانشجویان با اساتیدی که مظنون به ایجاد اختلال در نظم یا روند آموزش بودند برخوردار شدند. اعتراضاتی که در یک سال اخیر علیه حکومت نظامیان از سوی دانشجویان انجام گرفت، منجر به کشته شدن ۶۰ دانشجو و دستگیری و زندانی شدن یک هزار نفر و اخراج و تعلیق ۵۰۰ تن از آنها گردید. در ماههای اخیر نیز دستگیری های گسترده ای صورت گرفته و دانشجویان بسیاری به زندان افتادند. سیسی با امضاء اصلاحیه اصلاح قانون ۷۸ حقوق جزا کسانی که متهم به دریافت پول از کشورها و سازمان های خارجی باشند را به حبسهای طولانی محکوم کرده است. ادبیات مبهم این اصلاحیه، می تواند سرکوب و محدودیت های گسترده و بی حسابی را برای نهادهای جامعه مدنی و فعالان آنها به دنبال داشته باشد. وزارت اوقاف که به امور دیانت اختصاص دارد، بازرسان جدیدی را به نظارت بر مساجد و تشکل های مذهبی گماشته است. این بازرسان اجازه دستگیر کردن افراد مظنون و خاطی را دارند. این نظارتها نیز تحت عنوان مبارزه با افراطی گری مذهبی انجام می شود. مأموران حکومتی مکرراً مانع از خطابه برخی از امامان جمعه شده اند. روزنامه نگاران و اصحاب نیز تحت فشار حکومت قرار دارند.

تحلیل پارادوکس حاکمیت نظامیان و گذار به دموکراسی

بررسی مسیر تحول و روند حوادث از آغاز انقلاب ۲۰۱۱ تاکنون وجود دو پارادوکس یا چالش درونی در انقلاب مصر را به خوبی عیان می سازد. نخست این که ارتش و شورای عالی نیروهای نظامی که بخش مهمی از بدنه رژیم حاکم در مصر بودند و انقلابیون قصد داشتند آنان را از اریکه قدرت به زیر کشند اکنون میوه انقلاب را چیده و مدیریت انقلاب را در دست دارند، و دوم این که نهادی چون ارتش که بر پایه یک نظام سلسله مراتبی، قواعد و قوانین خشک و غیرمنعطف و اطاعت بی چون و چرا بنا نهاده شده است مدیریت فرایند گذار به دموکراسی را در اختیار گرفته است. همین تناقضات باعث شده است که بسیاری از متخصصین حتی برای یافتن یک نام مناسب برای تحولات اخیر در مصر ناگزیر به واژه سازی شوند. به عنوان نمونه آسف بیات تحولات اخیر مصر را **reflution** (واژه ای که از ترکیب دو واژه انگلیسی **revolution** و **refom** ساخته شده است) خوانده و در توضیح آن را پدیده ای می خواند که نه یک اصلاحات ساده است و نه یک انقلاب کامل. برای تشریح این دو پارادوکس یک سؤال مهم باید طرح شود. سئوالی که حاکی از رفتار متناقض ارتش در جریان تحولات مصر است. (دهقانی فیروزآبادی و کریمی، ۱۳۹۳: ۱۰۸-۱۰۷).

پرسش این است که: «چرا ارتش مصر که در جریان انقلاب و اعتراضات مردمی علیه حکومت مصر به حمایت از معترضین برخاست و مبارک را قربانی این انتخاب کرد و از اعمال خشونت علیه معترضین خودداری کرد، اکنون در دوره گذار و در نقش اجرایی خود اگر نگوئیم در مقابل تغییرات دموکراتیک مقاومت می کند دست کم نسبت به آنها بی میل است و هرگونه اقدامی در این راستا را تنها تحت فشار معترضین انجام می دهد؟»

برای ارائه پاسخ دقیق، این پرسش را باید آن را به دو پرسش مجزا تقسیم کنیم؛ نخست این که چرا در آغاز انقلاب ارتش از اعمال خشونت علیه معترضین اجتناب کرد؟ در پاسخ به سؤال اول می توان به مجموعه متنوعی از عوامل پیچیده و متناقض تأثیرگذار بر عملکرد ارتش در ابعاد مختلف اقتصادی، مردم شناسی تاریخی، فرهنگی، بین المللی و ژئوپلیتیک اشاره کرد. ترکیب این عوامل در هم تنیده، ارتش و نظامیان را بر آن داشت تا به حمایت از انقلاب بپردازند. عامل نخست عامل اقتصادی است. ارتش مصر در طول سالیان به واسطه منافع اقتصادی گسترده، تملک بخش قابل توجهی از سرمایه اقتصادی، مالکیت تعداد زیادی کارخانه و شرکت در صنایع مختلف، مجزا بودن بودجه ارتش فارغ از نظارت غیرنظامیان، عدم شفافیت و پاسخگویی نظامیان در رأس امور اقتصادی و کنترل حدود ۴۰ درصد از اقتصاد مصر، به یک امپراطوری اقتصادی در مصر تبدیل شده بود. با این حال، یکی از عوامل تأثیرگذار بر تصمیم ارتش مبنی بر حمایت از جنبش در دوره های نخست نارضایتی رهبران نظامی از جاه طلبیهای جمال مبارک و تجار نزدیک به او و تردیدهای موجود در فرایند خصوصی سازی داراییهای ارتش بود.

عامل دوم عامل اجتماعی و مردم شناختی است. نیروی انسانی گسترده ارتش با جذب سالانه حدود ۱۲/۳ درصد از نیروی کار مذکر که وارد بازار کار می شوند، همواره باعث تداوم رابطه ارتش با قشرهای مختلف جامعه مصر شده است. در روزهای نخست انقلاب اعضای ارتش و بعضاً برخی از سران ارتش با پیوستن به خیل تظاهر کنندگان باعث تشدید فشارهای درونی ارتش شدند. به عنوان نمونه می توان به پیوستن ژنرال احمد شومان و کاپیتان ایهاب فتیحی به جمع تظاهرکنندگان اشاره کرد. عامل سوم عامل تاریخی - فرهنگی است. از این منظر پایه های مشروعیت ارتش در مصر بر روایت برساختهای که ارتش مصر را بنیانگذار دولت ملت جدید و بسترساز مسیر حرکت به سمت نوسازی و رفاه اجتماعی میداند، استوار گشته است. با این حال در روزهای نخست جنبش، جهت گیری و عملکرد ارتش مانند یک جعبه سیاه و غیر قابل ارزیابی بود. در فضای مملو از ابهام و عدم قطعیت در آن روزها معترضین طی ابتکاری هوشمندانه و استراتژیک با طرح شعار همراهی مردم و ارتش تلاش کردند ارتش را به موضعی خنثی بکشانند. عامل چهارم، عامل بین المللی و ژئوپلیتیک است. به لحاظ بین المللی وابستگی ارتش مصر به کمک های آمریکا طی ۳۰ سال گذشته (سالانه ۱/۳ میلیارد دلار) سبب ساز وابستگی ساختاری آن به آمریکا و تبعیت آن در تصمیم گیری های خارجی و بین المللی از سیاست ها و اولویت های امریکا شده است. در جریان انقلاب مصر نیز همچنان رابطه

مستمر سران نظامی امریکا و مصر برقرار بود. در عین حال امریکایی ها بسیار نگران عواقب کاربرد سلاح های امریکایی علیه تظاهرکنندگان و پیامدهای این اقدام بر افکار عمومی مصر، امریکا و حتی افکار عمومی جهانی بودند و همتایان مصری خود را از مبادرت به این اقدام برحذر می داشتند. (سعید، ۲۰۱۶: ۱۲۶).

توجه به چهار عامل پیش گفته نشان میدهد که در مجموع در روزهای نخست انقلاب رهبران نظامی تحت فشار شدید داخلی، خارجی و بین المللی گزینه حمایت از مردم و قربانی کردن مبارک را انتخاب کردند و ترجیح دادند برای حفظ امپراطوری اقتصادی خود و رهایی از شر جمال مبارک حمایت از انقلابیون را برگزینند. نتیجه این انتخاب این بود که سران نظامی مصر گذار به دموکراسی را هرچند با بی میلی، پذیرفتند، اما تلاش کردند آن را به سمت ایجاد یک نوع دموکراسی مشروطه که به حاکمیت، امتیازات و منافع اقتصادی آنان لطمه نزند سوق دهند.

و اما بخش دوم پرسش؛ چرا پس از پیروزی انقلاب و در جریان فرایند گذار ارتش مبادرت به سرکوب و خشونت گسترده علیه معترضین کرده و در برابر اصلاحات سیاسی و تغییر دموکراتیک اساسی مقاومت کرد؟ در نوامبر سال ۲۰۱۱ سازمان صلح بین الملل طی گزارشی اعلام کرد که نقض حقوق بشر در دوران حاکمیت نظامیان در مصر به مراتب بیشتر از دوران مبارک بوده است. آشفتگی اقتصادی و اجتماعی، بحران امنیت، آمار بسیار بالای محاکمه غیرنظامیان در دادگاه های نظامی (از ۱۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ محاکمه در سال اول تحولات) در مقایسه با دوران مبارک (۳۰ هزار نفر طی ۳۰ سال) و اقدام به انواع خشونت گسترده علیه شهروندان این سؤال را برانگیخت که آیا به راستی نظامیان آنگونه که ادعای می کنند قصد دارند قدرت را به یک حکومت غیرنظامی واگذار کنند؟ بی تردید اگر چنین ادعایی صحت داشت ترجیح نظامیان این بود که یک دوره گذار کوتاه و همراه با حداقل خشونت که هزینه کمتری نیز برای نظامیان در پی داشت طی شود اما در حقیقت چیزی که رخ داد مصداق وضعیتی بود که استیون کوک آن را «حکمرانی بدون حاکمیت» می خواند.

آیا می توان به قاطعیت گفت که پذیرش چالش ها و هزینه های این دوره گذار پر هزینه و طولانی از جانب نظامیان تنها با هدف حفظ منافع اقتصادی صورت گرفت؟ برای این که به این پرسش پاسخ دهیم لازم است به دو نکته اشاره نماییم. نخست اینکه در سراسر سال ۲۰۱۱ و حتی تا پس از سالگرد انقلاب رشته اعتراضات علیه حاکمیت نظامیان بی وقفه ادامه یافت تا جایی که برخی آن را انقلاب بی پایان لقب دادند. و دوم آنکه ترکیب اعضاء SCAF به گونه ای که بود آن را | از حالت یک بازیگر همگن و یکدست خارج می کرد. به طوری که افتراق دیدگاه افسرانی که در رأس امور نظامی بودند و ادعاهای سیاسی کمتری داشتند، با افسرانی که در رأس امور اقتصادی بودند و هنجره سیاسی قوی تری داشتند، کاملا مشهود بود. این اختلافها دو محور اساسی داشت یکی اختلاف در خصوص بهترین شیوه حفظ منافع ارتش و دیگری اختلاف در خصوص نحوه واگذاری قدرت به رهبران سیاسی. تامل و جبهه در تشریح این

اختلاف، اعضاء SCAF را به بازها و کبوترها تشبیه می‌کند و می‌گوید بازها و کبوترهای SCAF اگرچه در خصوص ضرورت پایان بخشیدن به اعتراضات خیابانی و جلوگیری از رادیکالیزه شدن اعتراضات با هم توافق داشتند در مورد نحوه انجام این مهم به هیچ روی اشتراک نظر نداشتند. گروهی از آنها انتخابات را بهترین راه جذب سیاست‌های خیابانی میدانند و عقیده دارند ارتش باید از انتخابات حمایت کند و گروهی دیگر دغدغه مواجهه با یک پارلمان قدرتمند را دارند که بخواهند قدرت را با SCAF تقسیم نمایند. (وازیه، ۲۰۱۱: ۴۱).

از یک سو نکات پیش گفته ساختار SCAF را در معرض فشارهای داخل و خارج از بدنه ارتش قرار داده بود. و از سوی دیگر انقلاب نه تنها مزایای اقتصادی و امتیازات ارتش را در معرض تهدید قرار داده بود، بلکه بنیان مشروعیت دیرینه و تاریخی ارتش در مصر را نیز به لرزه در آورده بود چرا که اصالتاً یک جنبش توده‌ای بود و لذا نظامیان با توسط به خشونت و سرکوب تلاش کردند دستگاه سیاسی دولت را بار دیگر سازماندهی کرده و قدرت از دست رفته خود را بازیابند. آنها برای نیل به این هدف به شیوه‌های قدیمی دستگاه دولتی سابق متوسل شدند که عبارت بود از نظامی کردن دولت و گسترش نقش نهادهای اطلاعاتی که اگرچه نام برخی از آنها تغییر کرده بود در عمل همان رویه‌های رژیم سابق را در پیش گرفته بودند.

انقلاب مصر فشار بسیاری بر سران نظامی مصر تحمیل کرد. تحولات سیاسی مصر با به راه انداختن مباحثی پیرامون عدم مشروعیت حاکمیت نظامیان، ضرورت واگذاری قدرت به یک نظام سیاسی منتخب و غیرنظامی و پایه‌های دولت نظامی و مشروعیت آن را متزلزل ساخت. به نظر می‌رسد که بحران مشروعیت حاکمیت نظامی در مصر در سال‌های پیشرو و در آینده میان مدت همچنان تداوم داشته باشد. پیش از تحولات ۲۰۱۱، نویسندگان و منتقدین مشروعیت سیاسی حکومت مبارک را مورد پرسش قرار می‌دادند. اکنون آنها از فقدان مبنای مشروعیت حاکمیت نظامی امروز در مصر سخن می‌گویند. آیا امروز مشروعیت حکومت نظامیان ریشه در قیومیت دولت (واگذاری قدرت از سوی مبارک) دارد یا ریشه در قیومیت انقلاب؛ یعنی مشروعیت خود را از انقلاب و مردم گرفته است و یا اینکه مشروعیت خود را به سادگی و امدار برتری فیزیکی نیروهای خود است؟ اگر ارتش مدعی است که مشروعیت خود را از انقلابیون دارد پس باید بداند که این مشروعیت مشروط به واگذاری قدرت به یک حکومت غیرنظامی است و در غیر این صورت بحران مشروعیت آن تداوم خواهد داشت.

بحران مشروعیت نظامیان امروز در مصر تا حدی است که برخی از منتقدان در مقام مقایسه آن با کودتای افسران آزاد برآمده اند و عقیده دارند افسران آزاد نظامیان جوانی بودند که هدفشان ایجاد تغییر بود در حالیکه نظامیان امروز بازماندگان رژیم سابق و حامیان وضع موجود هستند.

نتیجه‌گیری

نگاهی به تحولات مصر نشان می‌دهد که اساساً این کشور در راه دستیابی به دموکراسی دارای مسائل و مشکلات بنیادین بوده و از آنجایی که اقتدارگرایی با ساختار سیاسی این کشور عجین شده، در نتیجه، دموکراسی واقعی شکل نگرفته است. در مصر دولت در تمام امور دخالت دارد و رئیس جمهور طبق قانون اساسی از قدرت بلامنازعی برخوردار است. در این کشور دولت‌گرایی پس از انقلاب جولای ۱۹۵۲ افسران آزاد و در زمان ریاست جمهوری ناصر به اوج خود رسید و همچنان ادامه دارد زیرا نقش پررنگ دولت همچنان بعد از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ ادامه دارد دولت نقش بسیار مهمی در عرصه‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی مصر ایفا می‌کند. دولت در مصر دولت اقتدارگرای بوروکراتیک است که مبتنی بر اتحاد دولت و ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی است که پیوندهایی مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کردند. دولت اقتدارگرای بوروکراتیک در مصر و توسعه‌گرا نیست و اقتصاد گرایی این دولت صرفاً در جهت آسان‌تر و شتابان‌تر ساختن روند تغییر در جهت توسعه نمی‌باشد بلکه این اقتدارگرایی بیش از هرچیز در تداوم قدرت مطلق رهبران دولت است. از سوی دیگر، فقدان احزاب خودساخته که در راه رسیدن به دموکراسی واقعی تلاش کنند نیز آشکار است. در مورد فعالیت احزاب در مصر به‌عنوان یک شاخص جامعه مدنی باید گفت که اکثر احزابی که موجودیت دارند غالباً توسط حکومت ایجاد شده و هدف از ایجاد آن‌ها مشروعیت بخشیدن به خود رژیم بوده است. قوانین حزبی در مصر بطور کامل نه تنها فعالیت احزاب مذهبی را محدود می‌کند بلکه حتی احزاب قانونی و ثبت شده نیز برای سازمان‌دهی خود آزاد نیستند. از سوی دیگر، نخبگان سیاسی نیز به‌عنوان یکی از عوامل تقویت اقتدارگرایی و نرسیدن به دموکراسی مطرح هستند. در مورد نخبگان در مصر چند عامل وجود دارد که اجازه نمی‌دهند نخبگان سیاسی که میل به تحقق بخشیدن به دموکراسی در این منطقه دارند در محدوده قدرت دخالت کنند. عامل اول عدم چرخش نخبگان است. در مصر، چرخش نخبگان به سختی صورت می‌گیرد. از آنجایی که در تحولات این کشور اقتدارگرایی نمود عینی دارد، در نتیجه رهبران این کشور به‌هیچ‌عنوان حاضر نیستند قدرت خود را با کسی تقسیم کنند و تنها با مرگ یا فروپاشی نظامشان از حکومت کنار می‌روند. عامل دوم اینست که اکثر نخبگان سیاسی مصر محصول شرایط اقتدارگرایی و خودکامگی هستند به خاطر همین قابلیت پذیرش مدیریت فرایند دموکراتیزه باستان را دارا نیستند و حتی هیچ اعتقادی نیز به آن ندارند زیرا برای این نخبگان این نکته کاملاً آشکار است که نخستین نتیجه دموکراتیزه عاصیان برایشان الزام به ترک قدرت و واگذار کردن آن به نخبگان سیاسی معتقد به دموکراسی است که از راه انتخابات آزاد برگزیده می‌شوند. از سوی دیگر، دخالت ارتش در تمام امور زمینه ساز تقویت اقتدارگرایی و عدم شکل‌گیری دموکراسی مطرح است. دخالت‌های ارتش در اقتصاد و سیاست سابقه‌ای دیرینه در مصر دارد. نیروهای مسلح مصر یکی از سازمان‌های نظامی قوی عربی بشمار می‌آید. درآمد سهل‌الوصول رانت‌های خارجی و استراتژیک جو حاکم بر رقابت ابرقدرت‌ها و کشمکش مستمر اعراب و اسرائیل همگی به رشد قابل‌توجهی تأسیسات نظامی و سرویس‌های امنیتی گسترده در کشورهای عربی کمک کرده‌اند. مصر تبلور نهادی خود را در

تشکیل دو ارتش جداگانه‌ای که برای حفاظت و حراست از رژیم دیگری برای محافظت از کشور نشان داده است. این دو گروه در مصر عبارتند از سرویس‌های اطلاعاتی، امنیتی و ارتش. ارتش یک بازیگر قدرتمند در صحنه سیاسی مصر و جلوه‌ی بارز اقتدارگرایی است که مانع از آنست یک گروه با هر گرایشی تعهدات خارجی مصر را یک‌باره برهم زند و یا قواعد داخلی را به شیوه‌ای تنظیم کند که منافع سیاسی و اقتصادی ارتش آسیب ببیند. نقش ارتش در مصر وقتی جلوه‌گر می‌شود که پس از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ و فروپاشی رژیم حسنی مبارک، شورای عالی نیروهای مسلح به فرماندهی یک ژنرال بلند پایه ارتش به نام طنطاوی قدرت را تا برقراری آرامش و ثبات و برگزاری انتخابات آزاد در دست گرفت، ارتش و نیروهای مسلح مصر اصلی‌ترین نقش را در روند انتقال قدرت بر عهده دارند و بر ساختار قدرت آینده مصر تاثیر زیادی خواهند داشت. در واقع وجود مولفه‌های مذکور، باعث شده است تا روند اقتدارگرایی در مصر تقویت شود و نتواند در راه دموکراسی گام بردارد.

- استوار، مجید. ۱۳۹۶. گذار به دموکراسی در ایران با تأکید بر نقش نخبگان حاکم. فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳، شماره ۱۱.
- اینگلهارت، رونالد. ۱۳۸۹. تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. تهران: کویر، چاپ دوم.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۵. گذار به دموکراسی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین. ۱۳۸۵. گذار بر دموکراسی از چشم انداز بسیج سیاسی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۷۱.
- پورحیب، عسگری و دیگران. ۱۳۹۹. طبقه متوسط جدید و گذار به دموکراسی در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه سپهر سیاست. سال هفتم، شماره ۲۴.
- پورحسن، ناصر. ۱۳۹۵. دولت عمیق نظامیان و کودتای جامعه مدنی در مصر با تأکید بر تحولات سالهای ۲۰۱۱-۲۰۱۵. فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام. سال پنجم، شماره ۱۸.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و پریسا کریمی. ۱۳۹۳. نظامیان و گذار به دموکراسی در کشورهای عرب: مطالعه موردی نقش نظامیان در تحولات سیاسی-اجتماعی مصر. فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل. دوره نخست. شماره ۱۴.
- ساجدی، امیر و رحمان رنجبر. ۱۳۹۴. نقش و جایگاه نظامیان مصر در تحولات انقلاب ژوئیه ۲۰۱۱. فصلنامه پژوهش های سیاسی جهان اسلام. سال پنجم، شماره ۱.
- ستوده، محمد و محمدعلی صادق زاده. ۱۳۹۶. علل شکست انقلاب مصر و سقوط دولت مرسى. فصلنامه سپهر سیاست. سال چهارم، شماره ۱۱.
- شهابی، سهراب و فهیمه عباسی. ۱۳۹۲. مسیر دشوار دموکراسی در مصر: چالش های گذار همزمان پس از سقوط مبارک. فصلنامه روابط خارجی. سال پنجم، شماره ۴.
- عالیشاهی، عبدالرضا و دیگران. ۱۳۹۹. گذار به موج دوم انقلاب؛ تجزیه و تحلیلی بر عملکرد دولت اقتدارگرای عبدالفتاح السیسی در مصر پسامرسی. فصلنامه علمی مطالعات سیاسی جهان اسلام. سال نهم، شماره ۳.
- موسوی، حسین. ۱۳۹۱. فرآیند دموکراتیک مصر و نقش اسلام گرا. فصلنامه مطالعات خاورمیانه. سال نوزدهم، شماره ۴.
- میرزازاده، فرامرز. ۱۳۹۵. گذار به دموکراسی: نقش و تاثیر ارتش در تحولات مصر. فصلنامه سیاست جهانی. دوره ۵، شماره ۴.

نظری، علی اشرف و محمد صیادی. ۱۳۹۴. اسلام گرایی، پراگماتیسم و کنش سیاسی در مصر پساانقلابی سالهای ۲۰۱۴-۲۰۱۱. پژوهشنامه علوم سیاسی. شماره ۳۹.

هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۹۶. موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: نشر روزنه، چاپ سوم.

هراتی، محمدجواد و محمود ظفری. ۱۳۹۲. تفاوت نقش و جایگاه ارتش در فرآیند انقلاب اسلامی ایران و تحولات ۲۰۱۱ مصر. فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی. سال دوم، شماره ۸.

انگلیسی

Basyouni, Dai(2016) Political Changes and the Middle Class in Egypt,

Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia), Vol. 6, No. 2.

Berdiciva, , Maha(2020), Egypt's Military Council and the Transition to

Democracy, Middle East and North Africa Programme, Briefing paper,

London: Chathamhouse

Brooks, R. (2015). "Abandoned at the Place: why the Tunisian military Defected from the Ben Ali Regime in January 2011", Journal of Strategic Studies, Vol. 36, No. 2,

bryce, J. (1999). Encyclopedia of Democratic Thought. London: Routledge.

godson, R.t.J. (2006). Democracy and growth.working paper, No. 4909.

Kecheli, Richard(2017). Egypt's President Morsi in power: A Timeline. Amsterdam University Press.

oberhard, Larry. (2014). Consolidating Democracy in The Americans. Annals Academy of political and Social Science, Vol, Nafta Revisited

michel K. A (2009). Liberal Democracy: Conceptual and Measurement Traps, Studies in Comparative International Development

Roul, Michele, (2016),time to pursue democracy in Egypt, in Carnegie, January.

Saeid, edward(2016), The Role of the New Middle Class in the 2011 Egyptian Revolution, A Quarterly Journal World Politics ,4(2).

Vasie, Mai. (2011). 'Legalized Authoritarianism: How Egypt's Lawmakers Codify Oppression', World Policy Journal, 34: